

اولین گفت‌وگوی رسانه‌ای با یکی از اقوام شهید مجید جهانبین پس از گذشت ۳۶ سال از شهادتش

دریای خروشان‌ی که به یکباره خاموش شد

■ **علیرضا محمدی**

مجدید جهانبین همان شهیدیی است که تا مدت‌ها تصور می‌کردم هیچ نشانی از او وجود ندارد، جز خاطرات پراکنده‌ای که در ذهن هم‌زمانش باقی مانده است. عاقبت یکی از همین هم‌زمان گفت نام «مجدید جهانبین» را روی تابلوی خیابانی در شرق تهران دیده است. به این خیابان رفتم و از در و همسایه‌ها سراغ خانواده جهانبین را گرفتم. می‌گفتند مدت‌هاست از این محله رفته‌اند. نهایتاً یک نفر از اهالی خیر داد که باعروس خانواده جهانبین از تباط دارد و حلقه اتصال ما با خانواده شهید شد. روز بعد با زهرآفرغار همسر برادر شهید تماس گرفتم. در فقدان پدر، مادر و برادر مجید جهانبین، با عروس خانواده‌شان به گفت‌وگو پرداختم که از کودکی سرپرستی او را برعهده گرفته بود. داش مجید از آن لوطی‌های مایرام و بامعرفت بود که هم خودش و هم برادرانش همگی در مسیر پاسداری از انقلاب اسلامی مرآت‌ها کشیده بودند.

آشنایی‌تان با خانواده جهانبین از کجا رقم خورد؟

من سال ۴۴ بعد از ادواج با مرحوم همسرم وارد خانواده جهانبین‌ها شدم. موقعی که ما ازدواج کردیم، پدر آقامجد چند سال قبلش فوت کرده بود. ایشان از تشی بودند و به علت بیماری سرطان مرحوم می‌شوند. همسرم علیرضا جهانبین فرزند ارشد خانواده بود، متولد سال ۱۳۱۳، او هم مثل پدرش از تشی بود و در دوره اول چتربازی شرکت کرد و بعدها مربی چتربازی شد. بعد از ایشان پرویز وخواهر دیگرشان مهرانگیز به دنیا می‌آیند. حسین فرزند چهارم خانواده بود که او هم چترباز بود و چون در محل کارش در ارتش مرحوم شد، از او به عنوان شهید یاد می‌شود. بعد اعظم جهانبین به دنیا می‌آید و آخرین بچه این خانواده هم شهید مجید جهانبین بود که متولد سال ۳۳ است.

ما برای اینکه با شما ارتباط بگیریم تنها یک آدرس داشتیم و آن هم نام شهید جهانبین روی تابلوی یک خیابان فرعی در محله خواجه نظام بود. شهید جهانبین زاده همین محله است؟ چرا این قدر در گمنامی و مظلومیت به سر می‌برد؟

ایشان و خانواده‌شان ابتدا در محله چهار راه قصر و خیابان معلم زندگی می‌کردند. همان‌جا من با همسرم آشنا شدم و باهم ازدواج کردیم. چند سال بعد به محله خواجه نظام آمدم و تا همین چند سال پیش آنجا سکونت داشتیم. در واقع آقامجد بزرگ شده خیابان خواجه نظام است. اما با وجود فوت پدر و مادر و دوبرادرش و همین‌طور نقل مکان یکی دیگر از برادران‌شان به مشهد‌الان در تهران کمتر کسی است که بتواند اطلاعاتی از شهید جهانبین داشته باشد. واقعاً هم در این ۳۶ سالی که از شهادتش می‌گذرد، هیچ کدام از رسانه‌ها پادی از ایشان نکرده‌اند.

گویا شما از کودکی سرپرستی شهید را برعهده داشتید؟

نمی‌شود گفت سرپرستی او را برعهده داشتیم. مادر شوهرم در حومه زهرآنانکلی چون سن و سالی از ایشان گذشته بود، در فقدان همسرش نمی‌توانست به تنهایی از پس تربیت آقامجد برآید. مجید پسر خیلی خوبی بود اما شیطان داشت و مادرش او را به ما سپرد تا مراقب درس و تحصیل باشیم. بنابراین از هفت، هشت سالگی من و مرحوم همسرم از آقامجد مراقبت می‌کردیم. حتی در مقطعی که همسرم به دلیل شغل نظامی‌اش مأموریت گرفت شیراز برود، آقامجد را همراه خودمان یک سال به شیراز بردیم.

پس به نوعی حکم مادرش را داشتید؟

من خودم سن و سال کمی داشتم که عروس این خانواده شدم. شاید هشت یا ۹ سال از آقامجد بزرگ‌تر بودم. ما یک رابطه خواهر، برادری داشتیم تا مادر و فرزندی. ولی همان‌طور که شما گفتید چون از کودکی تر و خشکیش کردم، خیلی دوستش داشتم. مجید هم واقعاً انسان قدرشناسی بود.

جدول

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱															
۲															
۳															
۴															
۵															
۶															
۷															
۸															
۹															
۱۰															
۱۱															
۱۲															
۱۳															
۱۴															
۱۵															

کلیه‌هایش را سوراخ کردند و از طریق یک شلنگ و کیسه بیرون‌روی داشت. این شلنگ هر سه ماه یکبار برآثر رسوب‌گرفتنی از کار می‌افتاد و مجبور می‌شدم دوباره آقالعیرضا را به تیغ جراحان بسپاریم. بعد سه ماه دیگر می‌گذشت و همین قضیه تکرار می‌شد. نهایتاً سال ۸۶ همسر سکنه منزری کرد و در گذشت. بعد از فوت‌شان من پیگیر مسئله جانبازی‌اش شدم و ۲۵ درصد جانبازی‌اش محرز شد. مسئولان بنیاد به ما گفتند چرا با این وضعیتی که همسرتان داشت، در زمان حیاتش اقدام نکردید.

شهید جهانبین قبل از اینکه وارد سپاه شود، چه شغلی داشت؟
ایشان لوله‌کشی می‌کرد و در کارهای فنی وارد بود. چون دست خیر داشت به دیگران کمک می‌کرد و خصوصاً اگر وسیله‌ای برای همسایه‌ها تعمیر می‌کرد، پولی دریافت نمی‌کرد. آقامجد روحیات خاصی داشت، مثلاً روی تشک نمی‌خوابید و می‌خواند، شنیده‌اند. نتیجه این تعبدها می‌شود جوانی مثل آقالعیرضا که هنوز زمزمه قنوت‌هایش در گوشم طنین‌انداز است.

همسر خود شما هم جانباز دفاع مقدس بود؟
بله مرحوم علیرضا جهانبین چترباز دوره اولی ارتش بود.ایشان هم یک فرد مذهبی و بسیار مؤمن بود که در دوران طاغوت به جهت رفتارهایی که از فرماندهانش می‌بیند، خود را از ارتش بازخرد می‌کند اما بعد از پیروزی انقلاب و بنا به اعتقادی که به نهضت اسلامی حضرت امام داشت، دوباره به ارتش بازمی‌گردد و به عنوان مربی چتربازی و همین‌طور یک نیروی رزمی خدمت می‌کند. همسرم چون تخصص‌های مختلفی داشت، گاهی برای آموزش پاسدارهای جوان به سپاه مأمور می‌شد. ایشان در مقاطع مختلفی از دفاع مقدس در جبهه حضور داشت و چند بار هم مجروح شد اما هیچ‌وقت دنبال در صد جانبازی و این‌طور مسائل نرفت. بعد از جنگ به خاطر عوارض شیمیایی کلیه‌هایش از کار افتاد. هر کسی هم می‌گفت بر دو دنبال جانبازی‌ات، در پاسخ می‌گفت من با خدا معامله کرده‌ام و قرار نیست سهم‌خواهی کنم. آقالعیرضا حدود ۱۲ سال در بستر بیماری بود. کار به جایی رسید که یکی از



■ جانباز مرحوم علیرضا جیانبین

تأثیرگذار بود. یک جورهایی خاکی‌تر شده بود. حتی یکی از خواهرهای‌شان در آخرین دیداری که با شهید داشتیم می‌گفت انگار همان داداش مجید خودمان نیست. خیلی تغییر کرده بود.

گویا شهید جهانبین عضو گروه دستمال سرخ‌ها هم بود؟

من زیاد از بحث رزمندگی آقامجد خبر نداشتم. خودش هم زیاد بروز نمی‌داد که چه کار می‌کند. همین قدر می‌دانم که از قبل شروع جنگ بارها به کردستان اعزام شد و هم‌رمز شهید وصالی بود. بعد از شروع جنگ هم که با گروه شهید وصالی به سرپل ذهاب می‌رود و در تنگه حاجیان به شهادت می‌رسد.

چه خاطره‌ای از آقامجد در ذهن‌تان ماندگار شده است؟

یادم است بار آخری که می‌خواست برود، در حال خانه خوابیده بود. گفتم سبردت می‌شود لحاف بدهم. طبق عادت‌ی که داشت نه آورد و گفت همین‌طور راحت. در واقع می‌خواست خودش را به سختی عادت بدهد. بعد از من خواست وقتی که برادرش آقالعیرضا سسر کار می‌رود، بیدارش کنم. می‌خواست قبل از اعزام آخرین خداحافظی‌هایش را بکند. صبح رفتم بیدارش کنم و هرچه صنادرم بلند نشد. با ضربه‌ای به پهلوش زدم و به شوخی

وادی کتاب

مروری بر زندگی پرفراز و نشیب شهید «یدالله ندرلو» با نگاهی به کتاب «جرعه آخر»

از استحالہ در زندان تا شهادت در خیبر

■ **احمد محمد تبریزی**

یدالله ندرلو از رزمندگان زنجانی است که سال ۶۲ در عملیات خیبر به شهادت رسید. فرماندهان و هم‌زمان شهید از زندگی پر فراز و نشیب او خاطرات زیادی دارند. به او لقب «ورام اولدریم» داده بودند و یار و شفیق بسیاری از بچه‌های جنگ شده بود. یک رفیق بامرام و با منشی لوطی‌وار که افراد بسیاری را گرد خود جمع می‌کرد و می‌توانست ساعت‌ها برایشان خاطره بگوید و صحبت کند. به همت اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان زنجان کتاب «جرعه آخر» با محوریت زندگی شهید ندرلو به قلم مسعود بابازاده به چاپ رسیده است که زمینه‌آشنایی با این شهید بزرگوار را فراهم می‌کند. در ادامه نگاهی به کتاب و زندگی شهید ندرلو داریم.

نویسنده برای نگارش کتاب با ۴۰ نفر مصاحبه کرده تا مطلب و نکته‌ای از زندگی یدالله ندرلو از قلم نینتد. متولد ۱۳۳۵ است و در ۱۸ سالگی در کارخانه لت ترمز مشغول به کار می‌شود. جوانی پر شر و شور که معتقد است مراسم با همه گنده‌لات‌های شهر فرق می‌کند. دوستانش او را پدی صدا می‌کنند و با شروع راهپیمایی‌های مردمی علیه حکومت پهلوی، او هم همپای مردم فعالیت‌های انقلابی‌اش را شروع می‌کند. مادرش همواره

درد

کتاب «جرعه آخر» اطلاعات خوب و مفیدی را جهت معرفی زندگی و روحیات شهید ندرلو می‌دهد و لای قلم نویسنده گریایی و جذابیّت لازم را ندارد. جملات خیلی ساده و به دور از زیبایی‌شناسی‌های ادبی نوشته شده و متن به لحاظ فرم ادبی و نگارشی ضعیف و سبیل است

به پدی می‌گفت مدافع حق و مظلوم باشد و او این حرف را آویزه گوش کرده بود. در یکی از روزها برای نجات جان دختری با مأمورها درگیر می‌شود و از همان زمان روحیه عدالت‌خواهی در وجودش بیدار می‌شود و زبانه می‌کشد.

یدالله در دوران زندگی‌اش به زندان هم می‌افتد ولی تغییری ناگهان مسیر زندگی او را عوض می‌کند؛ پدی تصمیم می‌گیرد راهی جبهه شود و این تصمیم تعجب کسانی که او را می‌شناسند را برمی‌انگیزد. شهید ندرلو با تغییر و استحاله در روشش از زندان راهی جبهه می‌شود: «پدی خیلی اهل عبادت و نماز و این جور چیزا شده... نجم‌الدین گفت: حتی تبلیغ نماز و روزه می‌کنه و راه توبه رو به آدمای خلاف یاد میده. خانواده‌اش می‌گن واسه اون دشمنی شده. توی خونه‌اش مواد گذاشته بودن تا ابروش رو بیرن و انتقام بگیرن. البته خطاهایی هم داشته.» (ص ۱۸۵)

حضور یدالله در جبهه مثل توپ صدامی‌کند. جوان کله‌شق دیروز به مبارز و رزمنده شجاع امروز تبدیل شده است. در جبهه سیگار را ترک می‌کند و قرآن خواندن را یاد می‌گیرد.

لشکر علی‌بن ابی‌طالب با وجود یدالله حال و

		۴	۵	۹	
	۶	۲	۸		
		۵			
۱	۷		۹		
۹	۸			۷	
۵		۸	۱		
		۱	۷	۴	۹
	۷				
		۹	۸		

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۰۷۴

۸	۵	۱	۶	۷	۸	۷	۸
۶	۸	۶	۷	۱	۸	۵	۷
۷	۸	۵	۶	۸	۱	۷	۶
۵	۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷
۶	۸	۶	۷	۱	۸	۵	۷
۷	۸	۶	۷	۱	۸	۵	۷
۵	۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷
۶	۸	۶	۷	۱	۸	۵	۷
۷	۸	۵	۶	۸	۱	۷	۶
۵	۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷
۶	۸	۶	۷	۱	۸	۵	۷
۷	۸	۵	۶	۸	۱	۷	۶
۵	۱	۸	۷	۶	۸	۵	۷
۶	۸	۶	۷	۱	۸	۵	۷
۷	۸	۵	۶	۸	۱	۷	۶

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۷۵

از راست به چپ

۱-اولین غزه پیامبر اسلام -نویسنده نامدار آمریکایی در قرن بیستم و خالق خوشه‌های خشم ■ ۲-خرس آذری - بررسی و تحقیق -پیشی گرفت ■ ۳-قالب -ایمان و عقیده- از رشته‌های قایقرانی ■ ۴-تحریر و کتابت -پول ژاپن- یاخته ■ ۵-امر به گفتن -دانشکده- کیسه چرمی -نور اندک ■ ۶-سوره سبحان- پرتابه ورزشی -انفرادی ■ ۷-دست ابزار باغبان -غذای سنتی اصفهان - کوه‌ها ■ ۸-گل سرخ وحشی- پسر گودرز و داماد رستم- آنچه به رسم امانت به کسی بسپارند ■ ۹- همراه دوز می‌آید- نگهبان شتر- سوره زنان ■ ۱۰-رود بزرگ سوییس- از ادوات ورزشی پرتابی- با تقوا ■ ۱۱-تکرار حرف خوردنی- فاسد و خراب- جوینده- شاه‌بش‌بین ■ ۱۲-شرح و توضیح-رمق آخر -عبادتگاه مسیحیان ■ ۱۳- به کمال رسیدن- آسیب و صدمه- زمینی که در آن زراعت نکنند ■ ۱۴-باهوش- معادل فارسی استراتژی- موشک ضد تانک ■ ۱۵- از رشته‌های قدرتی بدنسازی- نوعی کشت

از بالا به پایین

۱-با همه توان و امکانات -جنگ‌افزار ورزشی ■ ۲-سگ وحشی استرالیایی- سدی در مصر- مرزبان ■ ۳-تایخت لوتنی- شهر قدیم فارس و محل تاجگذاری شاهان ساسانی- دیوار دور شهر ■ ۴-از مرغان شکاری -لخت- مراقبت از بیمار ■ ۵-تکرار حرفی- بیماری سیاه‌خیم- دست شکسته بر گردن می‌شود ■ ۶-مهرهای در شطرنج- سدی در تهران- نقاش بزرگ فرانسوی خالق تابلوی «طبیعت‌های بیجان»- برکت و فرونی نعمت ■ ۷-نتیجه‌ای چند بی‌همتا- تلفظ حرف «گ» ■ ۸-مهاجم تیم ملی انگلیس در جام جهانی ۱۹۹۸- دف- خوشحالی ■ ۹-درخت-رود بزرگ اروپایی -کناری ■ ۱۰-ضمیر مخاطب- نامی برای گل محمدی- رود جیحون- وسیله‌ای پلاستیکی جهت تخلیه ترشحات در انواع جراحی ■ ۱۱-قلعه بالای کوه- عتیقه و باستانی- دیگ توخالی ■ ۱۲-نگهبان چماقدار درهای قدیم- جاش معروف است- واحد شمارش ریخ ■ ۱۳-نجیب و شریف- گاونبدی- انجمن بین‌المللی حمل‌ونقل هوایی ■ ۱۴-ضد فضا- مجموعه پلان‌های مختلف- به نوبتش گنایه از لزوم رعایت نوبت است ■ ۱۵-تنبیه بدنی- پزشک انگلیسی قرن هفدهم که ثابت کرد قلب کارش گردش خون است